

## «کتابخانه» واژه‌های پرده‌نشین در زبان فارسی

ایرج فرجی

بدیهی‌انگاری معنای واژه‌ها در فرهنگ‌های کهن و قدیم فارسی شکلی ساده و پذیرفته داشت. فرهنگ‌نویسان قدیم واژه‌ها و ترکیب‌های معمول زمان خود را آن‌قدر بدیهی می‌دانستند و برای همه آشنا تلقی می‌کردند که آن‌ها را در فرهنگشان راه نمی‌دادند، و یا برای آن‌ها تعریفی بسیار ساده و مُجمل می‌آوردند و این‌همه به این سبب بود که هر نوع شرح و تعریف را «توضیح و اضحات» می‌شمردند؛ چنان‌که در برابر بسیاری از واژه‌ها «معروف» می‌نوشتند (← نجفی ۱۳۷۳).

اما در فرهنگ‌های معاصر فارسی، بدیهی‌انگاری در هیئتی جدید و این‌بار در لایه‌های نهانی‌تر فرهنگ‌نویسی رخ نموده و سبیش فریبکاری واژه‌هاست.

اصطلاح «واژه‌های فریبکار» را در برابر اصطلاح فرانسه faux amis به‌کار برده‌اند و برای آن انواعی شمرده‌اند (← صادقی ۱۳۷۰؛ سمعی ۱۳۶۷؛ همان ۱۳۷۳ الف؛ همان ۱۳۷۳ ب؛ همان ۱۳۷۴؛ همان ۱۳۷۶). واژه‌های فریبکار اغلب در لفظ آشنا و در معنا ناشناس‌اند. در واژه‌های فریبکار، معنا یا معنایی، به عللی، کم‌استعمال و به‌مرور منسوخ می‌شوند و اندک‌اندک از زبان و سپس از ذهن می‌روند و بنابراین واژه‌ای خاص، با ظاهری آشنا و مأنوس، ناشناس و فریبنده می‌شود.

سخن اصلی در این مقاله بر سر یکی از واژه‌های فریبکار و ناشناس است؛ «کتابخانه». این واژه به سبب جناسی که با «کتابخانه» دارد و نیز از آن رو که در اغلب نسخه‌های خطی فارسی مشکول نیست، گاه در متون تصحیح شده و به تبع آن در فرهنگ‌ها با «کتابخانه» خلط شده است و مصححان و فرهنگ‌نویسان آن دو را یکی و یکسان انگاشته‌اند و معانی آن‌ها را به هم درآمیخته‌اند. درآمیختگی این دو تا به حدی است که این را شاهد بازاری و آن را پرده‌نشین کرده‌است و تاکنون هیچ فرهنگی «کتابخانه» را مدخل نکرده و تعریفی برای آن نیاورده‌است.

برای مفهوم «کتابخانه» در قدیم واژه‌ها و ترکیب‌های گوناگونی به کار می‌رفته‌است: کُتبخانه، بیت‌الکتب، خزانه کتب (خزانه‌الکتب)، دارالکتب، دارالمصاحف، قرائت‌خانه، گنبد، مخزن کتاب، خود لفظ کتابخانه، و شاید الفاظ دیگر (انصاری ۱۳۶۸، ص ۱۰۱)، ولی از تمامی این عنوان‌ها، فقط «کتابخانه» وضع متفاوتی دارد. این واژه، از قدیم تا امروز، پنج معنا داشته‌است:

الف) همان معنایی که قرن‌ها در زبان فارسی متداول بوده و امروز هم کاربرد فراوان دارد: محل گردآوری و نگه‌داری و سازماندهی منابع اطلاعاتی (به‌ویژه کتاب) به‌منظور اطلاع‌رسانی به مراجعان:

و بعد از آن، در میان مسوّدات امام شرف‌الدین مازی طوسی رحمة‌الله که از روم بازآمد، جزوی یافتیم به خط او... و در این جزو یاد کرده بود که «این نسخه از کتابخانه‌ای به‌دست آمد در شهر روم که آن را قسطنطنیه خوانند... و از ملوک روم پادشاهی بزرگ بوده‌است که او را قسطنطین می‌گفته‌اند... ولوعی عظیم بوده‌است بر انواع علوم و طلب آن؛ و جمعی را از اهل هنر نفقه و خرج راه داده‌است و به اطراف عالم فرستاده تا این معانی به تحقیق معلوم کرده‌اند، و او در کتب ثبت کرده و در کتابخانه نهاده» (بکران ۱۳۴۲، ص ۷-۸).

ب. «اتاق یا سالنی در خانه که تعدادی کتاب در آن نگهداری می‌شود» (انوری ۱۳۸۱، ذیل «کتابخانه»). این معنای «کتابخانه» نیز، با آنکه در دوره اخیر رواج بیشتر پیدا کرده، در قدیم کاربرد داشته‌است و در واقع همان کتابخانه شخصی دانشمندان و محققان قدیم

۱. مبنای اصلی تعریف‌ها فرهنگ بزرگ سخن است. البته در این فرهنگ هم مدخل «کتابخانه» وجود ندارد، ولی از میان تمام فرهنگ‌های فارسی معاصر، فقط این فرهنگ است که پنج معنا برای «کتابخانه» آورده‌است که مبنای تعریف‌ها در چهار مورد «ب، ج، د، ه» همین فرهنگ است. تعریف «کتابخانه» و نیز تعریف «الف» و بخش دوم تعریف «ه» از «کتابخانه» از نگارنده است.

است که اغلب در خانه‌ها یا در حُجره‌های شخصی ایشان در مدرسه‌های علمی برپا بوده‌است:

همچنان حضرتِ ولد نقل فرمود که خدمت شیخ صدرالدین را اول در حقّ مولانا انکارِ عظیم بود؛ شبی در خواب دید که پای مبارک مولانا را مُعَمَّز می‌کرد؛ بیدار شد، استغفار کرده، دوم بار باز همچنان دید. تا سه بار استغفار می‌کرد. آخرین بار بیدار شد، فرمود که چراغِ وُر کنند؛ غلام را فرمود که برو از «کتابخانه» فلان کتاب را بیاور. چون غلام از علوی قصدِ زیر آمدن کرد، دید که مولانا در میان نردبان نشسته‌است... (افلاکی ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۳۰۵-۳۰۶).

ج. «قفسه مخصوص کتاب» (انوری ۱۳۸۱، ذیل «کتابخانه»). در کتابخانه‌های قدیم ما، معمولاً کتاب‌ها را روی رَف‌ها و شیارهای دیوار یا در صندوق‌ها و گنج‌ها و یخ‌دان‌ها و دولاب‌ها، یا به‌روایتی دولابی‌ها (Afshar 2009, p. 462)، و جعبه‌های دَر دار می‌گذاشتند. تقریباً همه این‌ها تا همین قرن اخیر هم به‌کار می‌رفته‌است. به‌طور مثال، محمدعلی فروغی در یادداشت‌های روزانه‌اش از «جعبه کتاب» در منزلش یاد می‌کند:

چون منزل آمدم دیدم «جعبه»‌ای را که برای «محفظه کتاب» لغت لاروس داده بودم بسازند آورده‌اند. بد نشده‌است. به ترتیب کار آن و جا دادن آن در این اطاق تنگ مشغول شدم و شب را تقریباً به بیکاری گذراندم» (فروغی ۱۳۸۸، ص ۳۴)؛ پیش از نهار، من قدری به ترتیب «جعبه کتاب»‌های خودم مشغول شدم (همان، ص ۲۱۵).

با این همه، در طول تاریخ، کتابخانه‌هایی نیز گزارش شده‌اند که در آن‌ها قفسه‌هایی دَر دار یا بی‌دَر و اغلب از جنس چوب، و شبیه قفسه‌های امروزی، کاربرد داشته‌است. آنچه در منابع «قِمَطَر» می‌خوانده‌اند نیز «نوعی کتاب‌دان» بوده که در هریک از آن‌ها حدود دویست جلد کتاب جای می‌گرفته‌است (Afshar 2009, p. 463). ظاهراً وجه تسمیه «قفسه» هم این است که این تجهیزاتِ خاص، همچون قفس، کتاب‌ها را محصور می‌کرده و اغلب، باز هم همچون قفس، دَر داشته‌اند. اما کاربرد لفظ «کتابخانه»، به‌جای «قفسه کتاب»، جدید و متأخر می‌نماید. محتمل است که بر اثر ترجمه از زبان فرانسه، که برای این دو معنا یک لفظ واحد دارد (bibliothèque)، در زبان فارسی امروز هم برای آن‌ها یک لفظ واحد به‌کار برده شده. شاهد‌های معاصر فراوان است و ما در اینجا، با استفاده از پیکره زبان فارسی در گروه فرهنگ‌نویسی فرهنگستان، یکی را برگزیده‌ایم. «از شدت اوقات تلخی بدون آنکه ابدأ به حرف‌های دکتر جوابی بدهم دست دراز کرده از کتابخانه‌اش کتابی بیرون کشیدم و به اطاق خود رفتم» (جمال‌زاده، ص ۱۳۵).

د. «کتابفروشی» (انوری ۱۳۸۱، ذیل «کتابخانه»). این معنای کتابخانه نیز تقریباً در دوره مشروطه و پس از آن و با تأسیس نهادهای مدنی جدید در ایران و تحوّل صنعت چاپ و نشر و توسعه کتابفروشی‌ها رواج بیشتر یافت. اینکه در قرن‌های پیش‌تر، «کتابخانه» به این معنا به کار می‌رفته است یا نه، به درستی مشخص نیست. اما شاهد‌های فراوانی پس از دوره مشروطه هست که در آن‌ها لفظ «کتابخانه» بر «کتابفروشی» دلالت می‌کند. در معین (۱۳۶۰، ذیل «کتابخانه») گفته شده است:

سابقاً «کتابخانه» هم به مخزن کتاب و هم به کتابفروشی اطلاق می‌شد، ولی فرهنگستان برای امتیاز این دو، کتابخانه را به مخزن کتاب و کتابفروشی را به دکان و مغازه فروش کتاب اختصاص داد (چنان‌که در زبان‌های اروپایی معمول است).

در داعی‌الاسلام (۱۳۶۴، ج ۴، ص ۲۰۵) نیز برای کتابخانه دو تعریف آمده و کاربرد کتابخانه در این معنا جدید دانسته شده:

«کتابخانه: (۱) خانه یا اطافی که در آن کتب برای مطالعه باشد (عا) [عام در تکلم و نظم و نثر] (۲) دکان کتابفروشی (عا) این معنا تازه در ایران پیدا شده».

بهار (۱۳۸۰، ج ۲، ص ۳۹)، وصفی از وضع مالی خود و خانواده‌اش در دوران بیکاری دارد که جز فایده تاریخی، برای ما ارزش دیگری هم دارد. او در این دوران به کتابفروشی مشغول می‌شود و از کتاب‌های شخصی‌اش در خانه، کتاب‌هایی را برای فروش به «کتاب‌خانه خویش» می‌برد:

تا نپوسم به گنج خانه خموش  
شده‌ام کاسبی کتابفروش  
بردم از گنجه و خزانه خویش  
کنبی در کتاب‌خانه خویش  
کارم آخر به کاسبی پیوست  
به خرید و فروش بردم دست

بهار کتابخانه‌اش را «گنجه» و «خزانه» خوانده است و کتابفروشی‌اش را «کتابخانه». جز این نمونه، می‌توان به ناشران قدیمی و باسابقه اشاره کرد که مؤسسه یا کتابفروشی خود را «کتابخانه» نامیده‌اند؛ کتابخانه ابن‌سینا، کتابخانه منوچهری، کتابخانه سنایی، و کتابخانه طهوری از این دست‌اند. در زبان گفتار امروز هم، هستند کسانی که «کتابخانه» را به جای «کتابفروشی» به کار می‌برند. بنابراین، می‌توان گفت که این معنای کتابخانه، به رغم فرهنگ بزرگ سخن (ذیل «کتابخانه») که آن را منسوخ می‌داند، هنوز رایج است.

ه. (از مقوله صفت) درباره کسی به کار می‌رود که در زمینه‌های گوناگون کتاب بسیار خوانده و دانش و آگاهی‌های فراوان دارد (انوری ۱۳۸۱، ذیل «کتابخانه») و نیز درباره هر منبع پُر اطلاع دیگر هم به کار می‌رود. این معنا مجازی است.

... آورده‌اند کی اسکندر رومی... معلّم او را آرزو کرد تا حقیقت عشق را بداند. حکما را بفرمود تا در بارگاه همایون محفلی عام ساختند و خاص عشق سخن گفتند. یکی گفت: «اوّل او و سواس است و آخر او افلاس.» دیگری گفت: «زخمی است از کمان ابرو و کمین نظر...» سوم گفت: «اوّل او آسَف است و آخر او تلف...» اسکندر در کتاب‌خانه کلام‌الملوک را بگشاد و فرمود که این‌ها همه از روی اقتناع جواب است و از وجه اشباع صواب است، اما جمال سلطان عشق هنوز در نقاب است (باخرزی ۱۳۵۹، ص ۹۴-۹۵).

«اسکندر در کتاب‌خانه کلام‌الملوک را بگشاد» یعنی: اسکندر، که آگاه و پُر اطلاع و مجازاً همچون کتاب‌خانه‌ای از کلام‌الملوک بود، دهان به سخن گشود. اما «کتابخانه» در زبان فارسی به سبب آنکه واژه هسته آن، یعنی «کتاب»، دو معنا دارد به دو معنا به کار می‌رود:

الف. جایی که در آن کتابت می‌کنند؛ نوشتارخانه:

فصل اوّل: در «کتابخانه». بدان که خانه کتابت از چهار طرف گشاده باید، اما کاغذ لقی نهاده صباح در پیش شرقی نشیند و نیمروز در جانب جنوبی و آخر روز در طرف غربی. اما در تابستان هوای حوضخانه بهتر باشد... (هروی ۱۳۷۲، ص ۱۹۱).

کتابخانه، در این معنا، هنوز هم در دانش نسخه‌شناسی و در میان نسخه‌پژوهان و نسخه‌پردازان مصطلح است. در شماره‌های اولیه مجله نامه بهارستان صفحه‌ای با عنوان «محورها و موضوعات پیشنهادی» (۱۳۷۹، ص ۴) هست که در بخش نخست آن چنین نوشته‌اند: «نسخه‌شناسی: تاریخ و آداب کتابت / کتاب‌خانه‌ها (نوشتارخانه) و حجره‌های کتابفروشی / طبقات و اصناف کاتبان و ورقان». نیز این شاهد: «نسخه‌پردازی و کتاب‌آرایی در عهد شاه طهماسب به اوج توانایی خود دست یافت و ده‌ها نسخه مصوّر مذهب در کتابخانه او ساخته و پرداخته شد (مایل هروی ۱۳۸۰، ص ۱۲۷).

ب. مکتب و مکتب‌خانه. در این معنا، «کتابخانه» همان «کتاب» در عربی است که فارسی‌زبانان، مانند مکتب، که به آن «مکتب‌خانه» هم می‌گویند، با افزودن جزء «خانه» در

آخر، وضوح بیشتری به معنای آن داده‌اند: محلی که در آن غالباً آموزش‌های ابتدایی خواندن و نوشتن به شیوه سنتی به نوآموزان روزگار گذشته داده می‌شده‌است. دو واژه «کتابخانه» و «کتابخانه» نه فقط از حیث صورت که به لحاظ معنا هم بسیار به هم نزدیک‌اند. بنا بر این، نشان دادن تفاوت آن‌ها، در متون نثر، نیاز به استدلال و استنباط هم دارد. اگر شاهد‌های ما از متون نظم می‌بود، وزن شعر، خود، راهنمای خوانش واژه بود، ولی در این مقاله شاهد‌ها همه از متون منشور فارسی است. اینک شاهد‌ها:

شاهد ۱ (دو نمونه از قرن ۶ و یکی از قرن ۷):

کلمه «فهر»<sup>۱</sup> در اغلب فرهنگ‌های قدیم عربی به فارسی آمده‌است. ما از آن میان فقط سه تا را برگزیده‌ایم:

فُهر: مدرسه جهودان (زمخشری ۱۳۸۶، ص ۲۱)؛

الفُهر: کتاب‌خانه جهودان آنجا که کتب درس کنند (کرمینی ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۵۰۹)؛

الفُهر: کتاب‌خانه جهودان و هی کلمة بَطِيَّةٍ أَوْ عِبْرَانِيَّةٍ (تاج الاسامی ۱۳۶۷، ص ۴۱۹).

در این شاهد‌ها «کتاب‌خانه» معادل «مدرسه» به کار رفته، و از آنجایی که «کتابخانه» هیچ‌گاه به معنای «مدرسه» نبوده، بنابراین صورت مشکوک این واژه می‌باید «کتاب‌خانه» باشد نه «کتاب‌خانه». همچنین در نمونه‌های ذکر شده، «کتاب‌خانه» به صورت ناپیوسته نوشته شده نه به شکل پیوسته «کتابخانه»، و این نیز می‌تواند دلیلی باشد بر اینکه کاتب احتمالاً برای تمایز «کتاب‌خانه» از «کتابخانه» آن را ناپیوسته نوشته‌است.

دلیل دیگری که نشان می‌دهد صورت صحیح این واژه باید «کتاب‌خانه» باشد آن است که در تاریخ کتابت و کتابداری قدیم، هیچ اطلاعی از کتابخانه‌ای که خاص یک فرقه مذهبی بوده باشد تاکنون به دست نیامده‌است (مایل هروی ۱۳۷۲، ص ۷۶۱)، اما مدارس دینی ادیان و مذاهب دیگر در گوشه و کنار یافت می‌شده‌است. در اینجا نیز «فهر» همان «کتاب‌خانه»‌ها و مدرسه‌هایی است که برای قوم یهود برپا بوده تا اصول دین و آیین خودشان را در آن‌ها بیاموزند. این نظر را تعریف عربی واژه «فهر» در

۱. برخی منابع این واژه را «فُر» ضبط کرده‌اند (اوحدی بلیانی ۱۳۶۴، ص ۱۸۰؛ و نیز برهان ۱۳۷۶، ج ۳، ص ۱۴۴۳) و برخی دیگر «فُهر» با فاء مکسور آورده‌اند (ادیب نطنزی ۱۳۸۴، ص ۵۹۹).

قاموس المحيط و تعریف انگلیسی آن در *A Comprehensive Persian-English Dictionary* نیز تأیید می‌کند:

الفهر... بالضم یدراسُ اليهود تَجْتَمِعُ الیه فی عیدهم او هُوَ یَوْمٌ یَأْکُلُونَ فیه و یشربونَ (فیروزآبادی ۱۲۸۹ ق، ج ۲، ص ۱۳۲).

A ---fuhr, A Jewish university or college; the festival of Purim (Steingass 1977, p. 942)

شاهد ۲ (از قرن ۷):

محمدبن میمون گوید: «یک روز در کتاب‌خانه بانگ بر معلم زدم.» گفتم: «یا معلم، چند زنی مرا بی‌جرم؟». ملک تعالی زنی سلیطه بر من گماشت تا هر روز چند بار بانگ بر من زدی. روزی گفتم: گویی چه کردم ملک تعالی بلای این سلیطه را بر من گماشت؟ آن شب به خواب دیدم کی کسی مرا گفتی: «یا محمد، کما تدین تدان. این همه بانگ‌ها کی از این زن سلیطه می‌شنوی، جزای آن است کی آن روز بانگ بر معلم زدی. این جزای دنیاست، باش تا جزای آخرت بینی، اگر دل او را خوش نکنی.» دیگر روز برخاستم و پیش معلم رفتم، او را پیر و ضعیف یافتم. گفتم: «یا محمد، تو نیامده‌ای؛ تو را آوردند.» گفتم: «یا شیخ، به چه دانستی؟» گفتم: «آن کس کی تو را در خواب نمود، مرا آگه کرد.» گفتم: «یا شیخ، مرا بحل کن.» گفتم: «تو نیز توبه کن.» گفتم: «توبه کردم.» گفتم: «من نیز گذشته را بحل کردم.» چون به خانه آمدم هرگز ندیدم آواز آن زن کی بالای آواز من شد (طوسی ۱۳۸۲، ص ۳۹۵-۳۹۶).

مصحح این متن نسخه‌بدل‌ها را در پانویس آورده‌است که این نیز، علاوه بر همانندی دو لفظ «کتاب‌خانه» و «معلم»، به خوانش ما کمک می‌کند و کفّه «کتاب‌خانه» را سنگین می‌کند. روایت دیگری که از این واژه «کتاب‌خانه» در نسخه‌بدل آمده‌است این است: «کتاب» (به همین شکل غیرمشکول). اگر این روایت را برگزینیم و در جمله جانشین «کتاب‌خانه» کنیم، آن جمله چنین می‌شود: «یک روز در کتاب بانگ بر معلم زدم» و این فقط در صورتی معنا دارد که «کتاب» را «کتاب» بخوانیم؛ یعنی همان مدرسه و کتاب‌خانه، که در تعاریف نیز آمد.

شاهد ۳ (از قرن ۶):

دریغا مگر مصطفی از اینجا گفت که «اقْرَأُوا الْقُرْآنَ وَ التَّمَسُوا غَرَائِبَهُ». غرایب قرآن جستن کار هر کسی نباشد. ای دوست، باش تا به کتابخانه «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي» رسی، آنگاه استادِ «أَدَبِي رَبِّي فَأَحْسَنَ تَأْدِيبِي» قرآن را بلاواسطه بر لوح دل تو نویسد که «وَرَبِّكَ الْأَكْرَمَ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ». در این کتابخانه بدانی که «ن وَالْقَلَمِ» چیست (عین‌الفضات ۱۳۷۷، ص ۱۷۴).

باز هم همایندی واژه‌های «کتابخانه» و «استاد» و «لوح» و «دانستن»، و می‌دانیم که «استاد» و «لوح» و «دانستن» اصطلاحات رایج در مکتب‌خانه‌ها و مدارس قدیم بوده‌است نه کتابخانه‌ها. وانگهی آیه‌ها و احادیثی که عین‌القضات در سخن خود از آن‌ها بهره برده‌است همگی رنگی از «تعلیم و تعلم» دارند؛ «قرآن خواندن» و «تأدیب» و «تعلیم» در این شاهد، از کارهایی بوده‌است خاصّ کُتّاب‌خانه‌ها نه کِتابخانه‌ها.

شاهدی از دوره معاصر نیز وجود دارد که نشان می‌دهد ظاهراً تا همین چند دهه پیش هم که مکتب‌ها در ایران فعّال بودند، گاهی به آن‌ها «کُتّاب‌خانه» می‌گفته‌اند:

«مکتب» یا «مکتب‌خانه»، «کُتّاب» (به ضمّ کاف و تشدید تاء) یا «کتاب‌خانه»، به ابتدایی‌ترین محل فراگیری تعلیم و تربیت گفته می‌شده‌است و مدیر آن را معلّم، مدرّس، مکتب‌دار، ادیب، مؤدّب، ملاّ و یا آخوند می‌گفته‌اند («مکتب‌خانه» ۱۳۵۲، ص ۵۲).

البته در این شاهد نیز «کتاب‌خانه» مشکول نیست ولی، مطابق با سیاق عبارت، اینکه آن را «کُتّاب‌خانه» بخوانیم بسیار پذیرفتنی‌تر می‌نماید تا «کتاب‌خانه». وانگهی در اینجا نیز دو جزء واژه («کتاب» و «خانه») را ناپیوسته آورده‌اند.

\*\*\*

سخنی از زریاب خویی (۱۳۷۴، ص ۳۴۷-۳۴۸) پایان‌بخش این مقاله است، که ارتباط ظریفی با موضوع ما دارد. وی، در بحث درباره واژه «دبیرستان»، توضیحی درباره وجه تسمیه احتمالی واژه «کُتّاب» می‌دهد که خواندنی است:

«... می‌دانیم که در زبان عربی هم، به مکتب‌خانه «کُتّاب» گفته می‌شد. در اقرب‌الموارد گوید: «الکُتّاب جمع الکاتب و مَوْضِعُ التَّعْلِيمِ، جمع کتّاب». کُتّاب هم به معنی مکان تعلیم و تدریس است و هم جمع کاتب به معنی نویسنده. اینجا هم همان اشکال و ابهامی که درباره دبیرستان است دیده می‌شود: چه ارتباط معنایی میان مکتب‌خانه و موضع تعلیم و میان کاتبان به معنی نویسندگان هست؟ آن کودکان خردسال که کاتب و نویسنده نیستند تا مکان تعلیم ایشان را کُتّاب بخوانند... ابتدا این نکته متبادر به ذهن می‌شود که میان دبیرستان و کُتّاب ارتباط واقعی هست. «دبیرستان» یعنی جایگاه دبیران (نه جایگاه تعلیم دبیران، که چنان‌که گفتیم جایگاه تعلیم کودکان قرآن‌خوان بود) و «کُتّاب» یعنی دبیران و نویسندگان. پس باید گفت که یکی از این دو کلمه ترجمه از دیگری است: یعنی یا دبیرستان ترجمه کُتّاب است و یا برعکس، کُتّاب ترجمه دبیرستان است. با توجه به اینکه دبیری از مشاغل جامعه شهرنشین است و پیچیدگی زندگی اجتماعی در شهرها ایجاب می‌کرد که کسانی به شغل دبیری و محاسبی بپردازند کُفّه اینکه «کُتّاب» باید ترجمه‌ای از دبیرستان باشد سنگینی می‌کند. زیرا جامعه عرب



پیش از اسلام در درجهٔ اوّل شبانی و شبانی - کشاورزی بوده‌است و این نوع جامعه آن پیچیدگی خاص را که نیاز به گروهی دارای شغل نویسندگی و منشی‌گری و حسابگری داشته باشد نداشته‌است... . نویسندگی و خواندن و نوشتن در زمان ساسانیان خاصّ طبقهٔ دبیران بود و چنانکه معروف است اصحاب طبقات از لحاظ اجتماعی نمی‌توانستند در یکدیگر راه یابند... . دبیران که کاتبان و محاسبان را شامل بودند نیز چنین بودند و از این جهت است که کودکانشان در محلّ تربیت خاصّ دبیرستان می‌باید تربیت شوند.»

#### منابع:

- ادیب نظزی، حسین بن ابراهیم (۱۳۸۴)، دستوراللغه (کتاب الخلاص)، تصحیح علی اردلان جوان، آستان قدس رضوی، مشهد.
- افلاکی، احمد بن اخی ناطور (۱۳۷۵)، مناقب العارفين، با تصحیحات و حواشی و تعلیقات به کوشش تحسین یازبجی، دنیای کتاب، تهران، دو جلد.
- انصاری، نوش آفرین (۱۳۶۸)، «وقف‌نامه‌ها و تاریخ کتابخانه و کتابداری»، یادنامهٔ ادیب نیشابوری، مؤسسهٔ مطالعات اسلامی دانشگاه مک‌گیل، با همکاری دانشگاه تهران، تهران.
- انوری، حسن (۱۳۸۱)، فرهنگ بزرگ سخن، سخن، تهران، هشت جلد.
- اوحدی بلیانی، تقی‌الدین محمد بن محمد (۱۳۶۴)، سرمهٔ سلیمانی، به تصحیح محمود مدبری، مرکز نشر دانشگاهی، تهران.
- باخرزی، سیف‌الدین (۱۳۵۹)، «رساله در عشق»، دو رسالهٔ عرفانی در عشق، به کوشش ایرج افشار، منوچهری، تهران.
- برهان، محمدحسین بن خلف (۱۳۷۶)، برهان قاطع، تصحیح محمد معین، امیرکبیر، تهران، پنج جلد.
- بکران، محمد بن نجیب (۱۳۴۲)، جهان‌نامه (متن جغرافیایی تألیف‌شده در ۶۰۵ هجری)، به کوشش محمدامین ریاحی، ابن‌سینا، تهران.
- بهار، محمدتقی (۱۳۸۰)، دیوان اشعار، به کوشش چهارزاد بهار، توس (ویرایش دوم)، تهران، دو جلد.
- تاج‌الاسامی (تهذیب‌الاسماء) (۱۳۶۷)، از مؤلفی ناشناس در قرن ۷ ق، تصحیح علی اوسط ابراهیمی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران.
- جمال‌زاده، محمدعلی (بی‌تا)، دارالمجانین، کانون معرفت، تهران.
- داعی‌الاسلام، محمدعلی (۱۳۶۴)، فرهنگ نظام، دانش، تهران، پنج جلد.
- زریاب خویی، عباس (۱۳۷۴)، «دبیرستان»، نامهٔ شهیدی: جشن‌نامهٔ استاد دکتر سیدجعفر شهیدی، به اهتمام علی‌اصغر محمدخانی، ویراستهٔ حسن انوشه، طرح نو، تهران.

زمخشری، محمودبن عمر (۱۳۸۶)، مقدمه‌الادب، از روی چاپ لیبزیک آلمان ۱۸۴۳ میلادی، با مقدمه مهدی محقق، موسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک‌گیل با همکاری دانشگاه تهران، تهران. سمیعی (گیلانی)، احمد (۱۳۶۷)، «واژه‌های فریبکار، ناشناس‌های آشنا»، نشر دانش، سال ۹، شماره ۲، ص ۲۰-۳۰.

سمیعی (گیلانی)، احمد (۱۳۷۳ الف)، «واژه‌های فریبکار»، نشر دانش، سال ۱۴، شماره ۵، ص ۲۴-۳۱. سمیعی (گیلانی)، احمد (۱۳۷۳ ب)، «واژه‌های فریبکار»، نشر دانش، سال ۱۵، شماره ۱ و ۲، ص ۱۶-۲۱.

سمیعی (گیلانی)، احمد (۱۳۷۴)، «واژه‌های فریبکار»، نشر دانش، سال ۱۵، شماره ۳، ص ۲۹-۳۵. سمیعی (گیلانی)، احمد (۱۳۷۶)، «واژه‌های فریبکار»، نامه فرهنگستان، سال ۳، شماره ۳، ص ۱۳۱-۱۴۷.

صادقی، علی‌اشرف (۱۳۷۰)، «کلمات فریبکار در فارسی تاجیکی»، زبان‌شناسی، سال ۸، شماره ۱ و ۲، ص ۱۲-۲۲.

طوسی، احمدبن محمد (۱۳۸۲)، قصه یوسف، به اهتمام محمد روشن، علمی و فرهنگی، تهران. عین‌القضات، عبدالله بن محمد (۱۳۷۷)، تمهیدات، با مقدمه و تصحیح و تحشیه و تعلیق عقیف غسبران، منوچهری، تهران.

فروغی، محمدعلی (۱۳۸۸)، یادداشت‌های روزانه، به کوشش ایرج افشار، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، تهران.

فیروزآبادی، محمدبن یعقوب (۱۲۸۹ ق)، القاموس المحيط، مصر، [بی‌نا]، چهار جلد. کرمینی، علی بن محمد (۱۳۸۵)، تکملة الاصناف، به کوشش علی رواقی، با همکاری زلیخا عظیمی، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران، دو جلد.

مایل‌هروی، نجیب (۱۳۷۲)، کتاب‌آرایی در تمدن اسلامی، آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، مشهد.

مایل‌هروی، نجیب (۱۳۸۰)، تاریخ نسخه‌پردازی و تصحیح انتقادی نسخه‌های خطی، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران.

«محوورها و موضوعات پیشنهادی» (۱۳۷۹)، نامه بهارستان، سال ۱، شماره ۲، ص ۴.

معین، محمد (۱۳۶۰)، فرهنگ فارسی، امیرکبیر، تهران، شش جلد.

«مکتب‌خانه» (۱۳۵۲)، هنر و مردم، سال ۱۲، شماره ۱۳۵، ص ۵۲-۵۵.

نجفی، ابوالحسن (۱۳۷۳)، «شمه‌ای از نواقص فرهنگ‌های فارسی»، نشر دانش، سال ۱۴، شماره ۴، ص

هروی، مجنون رفیقی (۱۳۷۲)، «سواد الخط»، در کتاب‌آرایی در تمدن اسلامی، آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، مشهد، ص ۱۸۵-۲۰۶.

Afshar, Iraj (2009), "Libraries and Librarianship", in *A HISTORY OF PERSIAN LITERATURE: Vol. 1: General Introduction to Persian Literature*, Edited by J. T. P. de Bruijn, London, New York, I. B. TAURIS, pp.447-474.

Steingass, F. (1977), *A Comprehensive Persian-English Dictionary*, Sixth impression, London, Routledge & Kegan Paul.

